

دیگری نیست» توضیحات کافی بدهند که چنین اظهارنظری به استناد کدام اصل از اصول قانون اساسی بوده است تا این دادگاه هم مثل دادگاه بسوی رأی را امضاء نکند که ارزش قانونی را فاقد باشد. استنادی که نویسندگان رأی دادگاه بر قانون اساسی نموده‌اند آنقدر مهم است که اگر آن را ثابت کنند اینجانب از ایراد به عدم صلاحیت دادگاه صرفنظر می‌کنم و مجازاتی را که دادگاه غیر صالح برایم تعیین کرده است یا الطوع و الرغبه قبول می‌نمایم.

آنچه نوشته‌اند مطلب کوچکی نیست که دادگاه آن را ندیده بگیرد و به آن توجه نکند. خداکاری ملت ایران به این نتیجه رسید که دارای قانون اساسی بشود و فرق بین استبداد و مشروطه هم این است که در عهد استبداد سلاطین به هر چه اراده می‌کردند صورت می‌گرفت ولی در سلطنت مشروطه پادشاه مقید است آنچه در قانون اساسی ذکر شده اجرا کند و نویسندگان رأی دادگاه با چند کلمه که هم پادشاه حق دارد وزراء را عزل کند و هم مجلس و این دو حق هیچیک منافی دیگری نیست، خواسته‌اند بایک سهولت خاص کلک مشروطیت ایران را بکنند.

دادرسان محترم درست توجه بفرمایند که اصل ۴۴ متمم قانون اساسی می‌گوید:

«شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است» بر طبق این اصل چون پادشاه مسئول نیست مختار هم نیست. چنانچه به کسی اختیار داده شد قهراً باید مسئول هم باشد. چون اختیار و مسئولیت لازم و ملزوم یکدیگرند و نمی‌توان گفت کسی مسئول نباشد ولی مختار باشد که هر کاری بخواهد بکند. عین مسئولیت شاه نه تنها در صلاح مملکت و جزو القبای مشروطیت است بلکه در صلاح شخص پادشاه هم هست. اگر پادشاه نخست‌وزیری را عزل نمود و دیگری را به‌جای او نصب کرد و نخست‌وزیر منصوب کاری برخلاف مملکت نمود آیا مردم آن مملکت شاه را گناهکار می‌دانند یا نمی‌دانند؟

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید کار خلافی که منصوب پادشاه بکند متوجه پادشاه نمی‌شود. آن‌ها سون مجزیون یا عمالهم.

در ممالک مشروطه سلطنت از این جهت موروثی است که پادشاه مسئول نیست. واضعین قانون اساسی آنقدر بی‌فید نبوده‌اند که به پادشاه اختیار دهند که خود در حال حیات هر چه می‌خواهد بکند و مسئول هم نباشد و سلطنت هم در خاندانش موروثی باشد که هر گاه از او فرزند ناخلفی به وجود آمد مملکت را نیست و نابود کند. هر ملتی که با چنین قانون اساسی موافقت کند اگر دیوانه یا سفیه نباشد رشید و عاقل هم نیست. و اما نویسندگان رأی دادگاه نوشته‌اند: «که منتهی مجلس را گاهی در حال تعطیل و زمانی به بقای وجود آن اعتراف نموده است... و خود همین تناقض دلیل اعتراف منتهی به بطلان دفاعیاتش تلقی می‌گردد.» عرض می‌کنم که اینجانب به هیچ وجه تناقض‌گویی ننموده‌ام. از نظر دولت اینجانب ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد مجلس شورای ملی وجود داشته است زیرا انحلال مجلس در نتیجه فراندوم بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد به استحضار عامه رسید و دولت فعلی هم آن را شناخته است و الا یک عده از نمایندگان مجلس موافق با دولت اینجانب دستگیر و بازداشت نمی‌شدند. چنانچه بگوئید آنها چون استعفا داده‌اند و کیل نبوده‌اند صحیح نیست. زیرا استعفای وکیل نادر جلسه رسمی مجلس شورای ملی خوانده نشود و تا ۱۵ روز از قرائت استعفاء نگذرد

از او بیعت نمایندگی را سلب نمی‌کند و اثر قانونی ندارد و نمایندگان مستعفی می‌توانند در جلسه رسمی مجلس اگر تشکیل می‌شد حضور بهم رسانند و انجام وظیفه نمایند.

در این قسمت از رأی دادگاه نوشته‌اند: «به صراحت اصل ۴۶ متمم قانون اساسی عزل و نصب وزیران به موجب فرمان پادشاه است یعنی شاه در حدود قانون هر کس را بخواهد از وزارت عزل می‌نماید.» جمله در حدود قانون جمله‌ای است بسیار تفسیر یار و لازم است که دادگاه محترم از تسویدگان رأی آن دادگاه توضیحاتی بخواهند تا مطلب روشن شود و چیزی در اینهم نماند و نیز این قسمت از رأی دادگاه: «اظهار متهم در ضمن مذاکرات که در نظر داشت با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این اصل را تفسیر نماید کاملاً مؤید این امر است که خود او قبول دارد که معنا و مفهوم صریح این اصل اختیار مطلق پادشاه در عزل و نصب وزیران است تنها متهم در نظر داشته با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این اختیار را سلب یا محدود نماید و چون تاکنون مجلس مؤسسان که مقام صالح برای تفسیر اصول قانون اساسی است تشکیل نشده این اصل به اعتبار اصالت خود باقی می‌ماند. علیهذا بدون هیچ قید و شرطی این اصل معتبر است و طبق اصول مسلمه قوانین اساسی کشور فرمان عزل نافذ و متهم و دیف یک از تاریخ ابلاغ فرمان از سمت نخست‌وزیری معزول بوده است و همچنین اظهار دیگر متهم بر اینکه یا بودن مجلس فرمان عزل نفوذ و تأثیری نداشته قابل توجه نمی‌باشد زیرا عبارت صریح و واضح اصل ۴۶ به نحو اطلاق بیان شده «که این قسمت از رأی دادگاه که عیناً نقل شد سفسطه‌ای بیش نیست و لازم است در این باب توضیحاتی داده شود.

اولاً - قبل از تنظیم گزارش اینجانب هیچ از آن اطلاعی نداشتم و چنین گفته می‌شد که گزارش در کاخ سلطنتی و با موافقت اغلب حضرات همایونی تهیه شده و امضاکنندگان آن هم تحت نفوذ این جانب نبودند تا بتوانم به دست آنان اختیارات مقام سلطنت را سلب یا محدود کنم. همه می‌دانند که بعضی از آنها حتی از مخالفین جدی دولت اینجانب بوده‌اند.»

ثانیاً - موقع تنظیم گزارش اختلاف راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی نبود و موضوع اختلاف اصل ۵۰ متمم قانون اساسی راجع به فرمانفرمای کل قشون بری و بحری بوده است.

ثالثاً - چون توپندگان رأی در همه جا از صراحت اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و وضوح آن داد سخن داده‌اند لازم است عرض کنم که اصل مزبور ناطق است به عزل و نصب وزراء و راجع به عزل و نصب نخست‌وزیر حکمی ندارد و مطلقاً ساکت است و آن اصل از قانون اساسی که شامل نخست‌وزیر میشود اصل ۴۷ متمم قانون اساسی است که می‌گوید: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تمامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نماید آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت معزول می‌شود.» بنابراین هر وقت مجلس شورای ملی یا مجلس سنا نسبت به هیئت وزراء اظهار عدم رضایت نمود چون هیئت وزراء معزول می‌شود نخست‌وزیر هم که در این هیئت است معزول می‌گردد.

وابعاً - چون ممکن است نظریات توپندگان رأی دادگاه بدوی راجع به گزارش هیئت ۸ نفری ایجاد

سوء تفاهم کند لازم می‌دانم قسمتی از گزارش مزبور را در اینجا نقل کنم تا بر دادرسان محترم مطلب کاملاً روشن گردد. اکنون قسمتی از گزارش: خوشبختانه بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچکترین اختلافی که ناشی از نظر خصوصی و شخصی باشد موجود نیست... تنها جهشی را که می‌توان متشابه اختلاف نظر تشخیص داد اختلاف در تفسیر و تعبیر مقررات قانون اساسی در مورد اعمال حقوق سلطنت و اختیارات قانونی هیئت دولت مخصوصاً راجع به قوای انتظامی کشور است که با توجه به مجموع اصول قانون اساسی و متمم آن نظریه خود را به شرح زیر به عرض می‌رسانم:

نظر به اینکه موافق اصل ۲۵ متمم قانون اساسی سلطنت و دیعه‌ای است که به موجب موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده و طبق اصل ۴۴ متمم شخص پادشاه از هرگونه مسئولیت مبرا است و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۲۵ متمم مسئولیت اداره مملکت به عهده وزراء و هیئت دولت و وزیران است که در اداره امور وزارتخانه‌های مربوطه به نام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونی نموده منفرداً و مشترکاً از عهده مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی برآیند.

این بود قسمتی از گزارش که بر طبق رأی مجلس آقایان حسین مکی - جواد گنجی - حائری زاده - مجتهد - دکتر عبدالله معظمی - دکتر بقائی - رضا رفیع و دکتر سنجابی تهیه و تقدیم مجلس نموده اند.^(۱)

اکنون باز نظریات نویسندگان رأی دادگاه راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی را که به شرح ذیل تنظیم شده مورد بحث قرار می‌دهم: «دفاع متهم بر اینکه تنظیم این اصل در متمم قانون اساسی کشور به رعایت احترام و به لحاظ تشریفات بوده دور از منطقی و مخالف نظام عقل می‌باشد و خدای نکرده اگر چنین بدعتی رواج یابد که اشخاص بتوانند مدلول اصول و قوانین را مورد تردید قرار دهند وسیله‌ای برای تضمین حقوق و امنیت باقی نخواهد ماند زیرا اعلام این بدعت بر عدم اعتبار الفاظ و صریح مواد قانون و تعبیرات منطقی از مقررات و مواد موضوعه موجب تزلزل تمام ارکان اجتماعی می‌گردد و مدارا با چنین نظریه‌ای وسیله طغیانه تمام افراد از رعایت قوانین موضوعه کشور خواهد شد چه رسد در مورد اصول قوانین اساسی که پایه و مبنای حقوق افراد و ضامن اصول آزادی است که لازم می‌دانم عرض کنم مراد از تشریفات این نیست که الفاظ دلالت بر معانی نکند و یا مدلول اصول و قوانین را بتوان مورد تردید قرار داد بلکه این است که یک اصلی از اصول یا ماده‌ای از مواد بخودی خود قابل اجرا نباشد مگر اینکه مقررات دیگر یک اصلی از اصول یا یک ماده‌ای از مواد قبلاً اجرا گردد. بعبارت دیگر تشریقاتی به عمل آید تا بتوان آن اصل را به موقع اجرا گذارد بدون انجام آن تشریفات آن اصل بخودی خود قابل اجرا نباشد و من باب مثال همین اصل ۴۶ متمم قانون اساسی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که می‌گوید: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» چنانچه اصل مزبور اینطور تدوین شده بود: «عزل و نصب وزراء از حقوق پادشاه است» در این صورت اختیار نام و تمامی بود که به شخص پادشاه داده شده بود و پادشاه بدون هیچ مقدماتی می‌توانست هر وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید ولی چون اصل مزبور عزل و نصب وزراء را مقید به صدور فرمان نموده و اصل ۴۵ متمم نیز چنین مقرر داشته: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضاء وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است»

بنابر این اختیار پادشاه برای عزل و نصب وزراء اختیار مطلق نیست و مقید است به اینکه نخست‌وزیر با نصب وزیری موافقت کند تا پادشاه بتواند فرمان او را توشیح نماید و توشیح فرمان شخص منصوب موجب عزل قهری سلف او می‌گردد و او بخودی خود از کار منصرف می‌شود و چون به نص صریح اصل ۴۵ فرمان پادشاه در امور مملکتی وقتی اجراء می‌شود که به امضای وزیر مسؤل رسیده باشد این است آن معنایی که از لفظ تشریفات باید درک نمود.

خلاصه - اکنون خلاصه‌ای از آن چه عرض شد محض یادآوری تکرار می‌شود

۱ - راجع به عزل و نصب وزراء

راجع به نصب وزیران بر طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» و این اصل تاکنون بدین طریق عمل شده که نخست‌وزیر پس از انتصاب اشخاص مورد اعتماد خود را برای همکاری دعوت می‌کند چنانچه بین طرفین موافقت حاصل شد نخست‌وزیر دولت خود را به پادشاه معرفی می‌نماید و همین معرفی ملاک توشیح فرمان پادشاه است.

راجع به عزل وزیران و وزراء از کار بدو طریق عزل می‌شوند:

(۱) بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که می‌گوید: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت نامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منزل می‌شود»

(۲) در نتیجه استعفای نخست‌وزیر و غیر از این دو طریق به هیچ طریق دیگر نمی‌توان وزیری را عزل نمود. چه بسیار از وزیرانی که با نخست‌وزیر خود مخالف بوده‌اند و نخست‌وزیر نتوانسته است فرمان عزل آنها را امضاء کند و به توشیح پادشاه برساند و مجبور بوده که با تیک و مید آن وزراء بسازد تا تکلیف دولت او معلوم شود و غالباً نخست‌وزیران خود استعفاء داده‌اند برای اینکه آن‌ها از وزیرانی را که نمی‌توانسته‌اند با آنها همکاری کنند از کار برکنار کنند و به جای آنان کسان دیگری را وارد دولت نمایند. صدور فرمان عزل هم برای وزراء سابقه ندارد، توشیح فرمان وزیری بعدی در حکم فرمان عزل وزیری قبلی شناخته شده است.

۲ - راجع به عزل و نصب نخست‌وزیر

اصل ۴۶ متمم قانون اساسی می‌گوید: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» - راجع به نخست‌وزیر مطلقاً ساکت است و حکمی ندارد و چون بر طبق اصل ۴۵ متمم قانون اساسی «کلیه فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجراء می‌شود که به امضای وزیر مسؤل رسیده باشند و مسؤل صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» و موقع نصب نخست‌وزیر دولتی نیست که وزیر مسؤل فرمان پادشاه را امضاء کند و فرمان بدون امضای وزیر مسؤل هم قابل اجراء نیست و در ایران هم مثل بعضی از ممالک در حزب بزرگ نیست که هر یک از آنها در انتخابات غالب شود و اکثریت مجلس را بدست

آورده لیدر آن حزب قهراً نخست‌وزیر شود و پادشاه فرمان نخست‌وزیری او را توشیح کند و لیدر حزب مغلوب قهراً از سمت خود منعزل گردد این است که رأی تمایل مجلس جزو متن مشروطیت شده و ملاک صدور فرمان پادشاه گردیده است. پادشاه از مجلس شورای ملی استمراج می‌کند و چون در مجلس فراکسیون‌های که حائز اکثریت آراء باشند تاکنون دیده نشده از فراکسیون‌های مختلف و نمایندگان متفرقه دعوت می‌کنند که در نالار جلسه علنی مجلس بدون حضور روزنامه‌نگار و تماشاچی تشکیل جلسه دهند پس از آن با ورقه و به طور مخفی اتخاذ رأی می‌شود و به هر کس که اکثریت اصابت نمود نتیجه را رئیس مجلس به عرض پادشاه می‌رساند و شخصی مورد اعتماد مجلس را به برپا کردن دعوت می‌کنند تا اگر قبول نمود فرمان نخست‌وزیری به نام او توشیح شود. بعد از تشکیل مجلس سنا رأی این مجلس هم ملاک صدور فرمان شده است. و اما راجع به عزل نخست‌وزیر باید گفته شود که نخست‌وزیران و با دولت به دو طریق از کار برکنار می‌شوند یکی بر طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که قبلاً نقل شد و دیگری در نتیجه استعفای نخست‌وزیر و لازم به تذکار نیست اگر تمام وزرای دولت استعفاء دهند و نخست‌وزیر استعفاء دهد دولت از بین نمی‌رود و به جای خود میماند. از آنچه مذکور گردید معلوم شد که نخست‌وزیر یا صدور فرمان عزل از بین نمی‌رود و چون در قوانین اساسی ما حتی یک کلمه هم دیده نمی‌شود که نخست‌وزیر در مقابل پادشاه مکول باشد و متن مشروطیت هم تاکنون این بوده که نخست‌وزیر باید خود استعفاء دهد و عزل او به فرمان پادشاه به دلایل ذیل برخلاف قانون اساسی است:

۱) برخلاف اصل ۴۵ متمم قانون اساسی است که در فوق عیناً نقل شد و قید عبارت «کلیه قرامین و دستخطها» در این اصل می‌رساند که واضعین قانون اساسی برای قرامین و دستخطهای پادشاه به هیچ وجه استثنائی قائل نشده و شاه را هم مسئول صحت مدلول قرامین و دستخطهای خود قرار نداده اند و فقط وزیر مسئول است آن هم در مقابل مجلسین نه در مقابل شاه.

۲) عزل نخست‌وزیر به اراده شخص پادشاه سبب می‌شود که پادشاه مسئول هر عملی شود که دولت بعدی برخلاف مصالح مملکت مرتکب شود و این با اصل ۴۲ متمم قانون اساسی که در فصل راجع به «حقوق سلطنت ایران» مندرج است و می‌گوید «شخص پادشاه از مسئولیت میراست و وزراء دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند» متعارض است زیرا شخص مسئول یعنی وزیر اگر خطا یا حیانتی کرده و وسیله استیضاح یا رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار و در صورت لزوم برزنده او به دیوان کشور ارجاع می‌شود که او را تحت تعقیب قرار دهند و محاکمه کنند. در صورتی که پادشاه را نه می‌توان از مقام خود خلع نمود نه محاکمه و محکوم کرد و برخلاف عقل سلیم و منطق است به کسی اختیار بدهند هر کاری که می‌خواهد بکند و هر بلایی به سر مردم بیاورد ولی مسئول هم نباشد و او را نتوانند بازجوئی و تعقیب کنند و به همین لحاظ است که گفته‌اند پادشاه سلطنت می‌کند نه حکومت و بیار جای تأسف است که دادوسان دادگاه بدوی تمام اصولی که از قوانین اساسی ذکر شد ندیده گرفته و قرار می‌دهند که نویسندگان نوشته بودند امضاء کرده‌اند و خود را برای رسیدگی به اتهامات منتسبه به من که هیچ ارتباط با دادگاه نظامی ندارد صالح دانسته‌اند و عملی را مرتکب شده‌اند که دون مقام افسری بوده است. امیدوارم تصور نشود آنچه عرض شد در نفع خود گفته باشم.

ایراد بعدم حضور هیئت منصفه در دادگاه

ایراد دوم راجع به نبودن هیئت منصفه در دادگاه است که بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی: «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت متصفین در محاکم باید حضور پیدا کنند»، ولی دادگاه قبلی آنرا وارد ندانسته و چنین استدلال نموده است: «صلاحیت دادگاه‌ها که وارد در رسیدگی به ماهیت دعوی می‌شوند از نظر عنوان دعوی مطروحه به عمل می‌آید نه از نظر ماهیت» که معلوم نیست نویسندگان رأی دادگاه از آنچه نوشته‌اند چه مقصودی داشته‌اند چون که به نص صریح اصل ۷۹ در هر محاکمه‌ای که مربوط به تقصیرات سیاسی باشد هیئت متصفین باید در دادگاه حضور یابند و بعد از جمله‌ای که در فوق گذشت، نویسندگان رأی دادگاه این نتیجه را گرفته‌اند «بنابر این چون دادستان ارتش یک فرد عادی را به عنوان اتهام ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت پیگرد قرار داده و به استاد همان ماده کیفر خواست برای او تنظیم و تقاضای رسیدگی و محاکمه‌اش را به عمل آورده، اتهام منتسبه طبق ماده ۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش در صلاحیت این دادگاه می‌باشد و حضور هیئت منصفه در دادگاه نظامی موردی ندارد». لازم می‌دانم عرض کنم ماده ۹۴ که می‌گوید: «هر کس اعم از نظامی یا غیر نظامی که متهم به ارتکاب یا شراکت یا معاونت در ارتکاب جنایت منظور در مواد... ۳۱۶ و ۳۱۷ (و مواد مذکور دیگر در ماده ۹۴ باشد) در دادگاه نظامی دادرسی خواهد شد» نمی‌تواند ناسخ اصل ۷۹ متمم قانون اساسی بشود و لولاً اینکه قانون دادرسی و کیفر ارتش نه فقط به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس بلکه به تصویب مجلس شورای ابطال هم رسیده باشد.

دادرسان محترم توجه فرمایند که نویسندگان رأی دادگاه یا مغرض بوده‌اند و یا کاملاً بی‌اطلاع از مبانی ابتدایی حقوقی که اظهار نظر کرده‌اند یک قانون ناتمام عادی می‌تواند قانون اساسی را نقض کند؟ ناتمام از این جهت که قانون دادرسی و کیفر ارتش در مجلس شورای اعلی تصویب نشده و کمیسیون دادگستری مجلس بر طبق اختیاراتی که مجلس شورای اعلی داده آن را تصویب کرده است و عادی از این نظر که قانون اساسی را مجلس شورای اعلی و مجلس سنا نمی‌توانند نقض کنند و باید مجلس فوق‌العاده‌ای که مجلس مؤسسان است این کار را انجام دهد.

پس برای اینکه عملی برخلاف اصل ۷۹ متمم قانون اساسی نشود و یک ماده قانون عادی و ناتمام یعنی ماده ۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش اصل ۷۹ متمم قانون اساسی را نقض نکند باید هیئت منصفه در دادگاه نظامی وارد شود. چنانچه ورود هیئت مزبور در این دادگاه مجاز نیست بر فرض اینکه این جانب نخست‌وزیر قانونی نباشم اتهامات منتسبه به من باید در دادگاهی که هیئت منصفه حاضر می‌شود مطرح گردد که آن دادگاه جنائی است و غیر از این هر حکمی صادر شود چون بدون شرکت هیئت منصفه صادر شده برخلاف قانون اساسی است و نزد ملت ایران به پسیزی ارزش ندارد و می‌رساند که دادگاه در رأی خود آزاد نبوده است.

ایراد به غیرقانونی بودن دادگاه نظامی

بر طبق اختیارات مصوب ۳۰ دیماه ۱۳۳۱ در ۱۶ و ۳۱ فروردین ماه و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲ اینجناب سه لایحه قانونی برای سازمان قضائی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که به موقع اجرا گذارده شد و در ۲۰ اردیبهشت ماه ۳۲ لوایح مزبور به شماره ۲۸۵۸ تقدیم مجلس شورای ملی گردید که به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است.

بر طبق ماده ۷۶ لایحه قانونی مورخ ۱۶ فروردین کتاب اول و کلیه مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش که با لایحه مزبور منافیات دارد نسخ شده است ولی پس از دستگیری و بازداشت اینجناب نخواهند بعضی از لوایح قانونی اینجناب را هم بازداشت کنند لذا تصویب ناممکنی به شماره ۱۸۸۸۲ در پنجم شهریور ۳۲ هیئت وزیران امضاء نمودند که با استناد آن تشکیلاتی که بر طبق لوایح قانونی اینجناب داده شده بود منحل گردید و چون موضوع به حد کافی در لایحه ایراد به صلاحیت دادگاه قبلی بحث شده است از اطاله کلام خودداری می‌کنم و یقین دارم اگر تیمساران دادرسان محترم ببخواهند حکمی به حق صادر کنند آن لایحه را می‌خوانند و مورد توجه قرار می‌دهند و چنانچه نخواهند، هر چه عرض کنم موجب زحمت خود و دادگاه را فراهم کرده‌ام و در اینجا فقط به عرض چند کلمه قناعت می‌کنم و آن این است که در ماده واحده مربوط به اختیارات اینجناب چنین مقرر شده پس از تقدیم لوایح قانونی به مجلسین «تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجراء میباشد» بنابراین نه محاکم دادگستری که اصولاً حق دارند لوایح قانونی اینجناب را یا اختیارات قانونی تطبیق کنند، نه هیئت وزیران به فرض اینکه قانونی بوده و حق تطبیق لوایح قانونی را هم یا اختیارات اینجناب داشت هیچ کدام نمی‌توانند آنها را موقوفه الاجراء بدارند و تا زمانی که مجلسین شورای ملی و سنا نسبت به آنها نظری اظهار نکرده‌اند قوت قانونی دارند و باید اجرا شوند. بنابراین دادگاه تجدیدنظر که بر طبق مقررات کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده چون کتاب مزبور از ۱۶ فروردین ۱۳۳۲ نسخ شده بلا اثر است و هر حکمی که از این دادگاه نسبت به اینجناب صادر شود ارزش قانونی ندارد.^{۱۵}

بقیه جریان اعتصاب غذای دکتر مصدق

در اوایل جلسه صبح پس از تشکیل دادگاه دکتر مصدق را از زندان آوردند و پس از درفشانی سرتیب آزموده و اظهارات رئیس دادگاه دکتر مصدق به شرحی که در صورت جلسه ذکر شده به دفاع پرداخت.

۱۵. روزنامه اطلاعات به شماره ۸۳۵۴ مورخ ۲۲/۱/۳۲ در صفحه آخر در دو ستون و چند سطر و روزنامه کیهان به شماره ۳۲۵۴ مورخ ۲۲/۱/۳۲ آن هم در صفحه ۸ در یک ستون و نیم به طور متعادل به یکدشکل خلاصه و ناقص که قسمتهایی از آن کلاً حذف شده از جلسه عصر روز یکشنبه ۲۲ فروردین ماه را با سابقور کامل منتشر نمودند.

ساعت ۱۲/۰۰ جلسه تعطیل شد ساعت ۵/۰۰ بعد از ظهر که دکتر مصدق به دادگاه آمد تحلیل رفته و قادر به ایستادن و صحبت کردن مانند جلسات دیگر نبود بطوری که لایحه تنظیم شده‌اش به وسیله سرهنگ بزرگمهر قرائت گردید و تا ساعت ۱۹/۰۰ ادامه یافت و دکتر مصدق روانه زندان شد.

دومین شب اعتصاب غذا

روز بارانی بود ساعت - ۱۹/۳ به منزل همسر دکتر مصدق (خانم ضیاء السلطنه) خیابان حشمت الدوله (شاهپور علیرضا - آذربایجان) نزدیک خیابان پهلوی آن روز که در اثر بمباران خانه شماره ۹-۱۰ خیابان کاخ در روز ۲۸ مرداد و توقیف موقت در منزل دخترش منصوره خانم نقل مکان کرده بود رفتیم. دکتر غلامحسین مصدق فرزند دکتر مصدق که خانه‌اش در شمال شرقی خیابان کاخ و شاهپور علیرضا قرار داشت و آنجا هم بمباران و خراب شده بود موقتاً در طبقه اول اقامتگاه مادر سکونت داشت.

جریان تأثیر اعتصاب غذا و از حال رفتگی دکتر مصدق را به خانم شرح دادم و خواهش کردم چاره‌ای بکنند. گفتیم غلامحسین خان کاری بکند و به وسیله هر کسی که مقدور است اقدام شود چون از شنبه آقا چیزی نخورده و حال درستی ندارد. خانم گفت غلام با مصی^{۱۶} رفته بود پیش پدرش. می‌گفت حالتش بد نیست. گفته بپرورد هفتاد و چند ساله دیروز و امروز غذا نخورده. کجا حالتش خوب است؟ امروز عصر در دادگاه حال حرف زدن نداشت. لایحه را من خواندم. خانم با صدای بلند صدا کرد غلام! غلام! دکتر غلامحسین با لباس خانه آمد به طبقه بالا پیش مادر - مادر پرسید از بابا چه خبر؟ گفت بابا را دیدم حالتش بد نبود.

خانم ضیاء السلطنه مثل جرقه یا نهایت خشم (که از خانم بعید بود) داد زد: خاک بر سرت بد نبود! بد نبود! می‌خواهی بری جنازه پدرت را از حبس بیرون بکنی! یا شو، یا شو، گمشو از اینجا. منم در حضور مادر و بر سر بد حالی دکتر مصدق را تأکید کردم و گفتیم به وسیله حشمت الدوله یا اللهیاری خان کاری بکن. دکتر غلامحسین مصدق بدون کلمه‌ای جواب به مادر با عجله از اطاق فراری شد. دکتر غلامحسین مصدق ابتدا به حشمت الدوله والاتبیار (که پدرش شوهر مادر دکتر محمد مصدق بود و با نطقه الدوله دیبا برادر از مادر جدا محسوب می‌شد) و در همسایگی و مقرب دربار بود مراجعه کرد. او هم علی الظاهر تلفنهایی به مراجع نمود. بالاخره به اللهیاری صالح متوسل می‌شود (مراجعه به اللهیاری صالح بر اثر تلقین اینجانب بود. اللهیاری صالح از شغل خود به عنوان سفیر کبیر ایران در ایالات متحده آمریکا به عنوان اعتراض به کودتای ۲۸ مرداد استعفا داده و به ایران آمده بود) اللهیاری صالح تلفنی با حسین علاء وزیر دربار که در جلسه شیر و خورشید سرخ بوده تماس حاصل کرده و اعتصاب غذا را شرح می‌دهد - علاء قول می‌دهد جریان را به اعلیحضرت عرض کند - پس از مدتی علاء تلفنی به اللهیاری می‌گوید اعلیحضرت فرمودند دکتر مصدق حالتش بد نیست و گویا دیشب شیرینی خورده است (به تلقین سر تیب آمده). صالح جواب می‌دهد که دکتر غلامحسین مصدق از لحاظ پزشکی اظهار نظر می‌کند و نیست به وضع مزاجی پدرش اعلام خطر می‌کند - علاء مجدداً مراتب را به شاه

گزارش می‌دهد و در جواب آقای صالح جاره می‌خواهد.

صالح می‌گوید در صورتی که متن لایحه دفاعی دکتر مصدق در جراید منتشر شود با وعده صریح، دکتر مصدق از ادامه اعتصاب غذا خودداری خواهد کرد با این نظر موافقت می‌شود ولی علاوه می‌گوید از قبول اعلیحضرت تعهدی نشده و نتیجه این می‌شود که خود اللهیار صالح با دکتر غلامحسین مصدق به زندان رفته و دکتر مصدق را از اعتصاب غذا منصرف نمایند.

اللهیار صالح با عاشیق دکتر غلامحسین مصدق ساعت ۹ و نیم شب به ستاد ارتش رفته و به اتفاق سرتیپ آزموده که در آنجا بوده راهی زندان دکتر مصدق می‌شوند.



مرحوم اللهیار صالح

حدود ساعت ۲۲/۰۰ وارد زندان می‌شوند. اللهیار صالح سلام می‌کند. دکتر مصدق در حال نیمه اغما درست به جاتمی آورد و با چشم نیمه باز نگاه می‌کند. صالح خود را معرفی می‌کند. دکتر مصدق به زحمت تشخیص داده و او را می‌شناسد. بلافاصله دست در گردن صالح انداخته او را غرق بوسه می‌کند و با گریه مرتب می‌گوید صالح تو هستی؟ عجب مردی هستی؟ بین چه به روزگار من آورده‌اند؟ بین با من چه می‌کنند؟ پس از اینکه آرام می‌گیرد، صالح می‌گوید من در این نیمه شب برای این آمده‌ام که استدعا کنم اگر موافقت من فرمایید انشکای غذا میل فرمایید که خطری متوجه وجود چنایعالی نشود و خود شما برای ملت ایران گرامی و مقیم است. شما متعلق به خود نیستید مردم ایران انتظاراتی از شما دارند نباید خود را تلف کنید دکتر مصدق با حالت گریه با صدای ضعیف توضیح می‌دهد (بریده بریده) که چرا چنین کرده‌اند. صالح می‌گوید صحیح است ولی وجود امثال شما تنها تعلق به خودتان ندارد الان در منزل همسر و فرزندم نگران و چشم به

راه نشسته اند و از صرف غذا امتناع می کنند منتظرند که مزه دفع اعتصاب جنابعالی را بدهم - دکتر مصدق می گوید چگونه می توانم حرف تو را ندیده بگیرم و حاضر می شود چیزی بخورد.

بلافاصله دکتر غلامحسین مصدق از اطاق مجاور که سرتیپ آزموده به انتظار نتیجه نشسته بود از قوطی شیر خشک لیوانی شیر درست می کند و می آورد. دکتر مصدق می گوید زیاد تشنه ام. آب به او می دهند - دو لیوان شیر با قندری سوخاری در شیر زده و می خوراند. بدین ترتیب اعتصاب غذا پایان می یابد.

طبق معمول هر روز اول وقت به زندان می رفتم صبح روز ۲۳/۱/۲۳ با اطلاع از رفع اعتصاب غذا - که اللهیار صالح تلفنی و شبانه به من اطلاع داده بود - وارد اطاق شده پس از سلام و احوالپرسی، دکتر مصدق جریان رفع اعتصاب غذا را در اتر حضور و مداخله اللهیار صالح با جزئیات برایم شرح داد. بی آنکه از خود عکس العملی نشان دهم که حاکی از اطلاع به این امر باشد آرام نشستم. دکتر مصدق اضافه کرد نتوانستم روی اللهیار صالح را زمین بیندازم. خنده معنی داری کردم و چیزی نگفتم. ولی او گفت ای ناقلشما این کار را ترتیب دادی؟ باز خنده ای کردم ولی پاسخ صریحی ندادم و فهماندم که بلی من بساط را چیدم.

آقای راہین مخبر یکی از خبرگزاریهای خارجی که با من الفتی داشت روز شنبه بعد از ظهر در منزل حضور یافت و صحت خیر اعتصاب غذا را از من پرسید؛ پاسخ مثبت دادم. یادآور اینست که منبع خبر را ذکر نکند - او هم زودتر از همه خبر داده بود و در روزنامه های خارجی انعکاس وسیع یافته بود.

آقای اللهیار صالح عموی همسر من که وسیله رفع اعتصاب غذای دکتر مصدق شد شرح مراجعه دکتر غلامحسین مصدق به او و تماس او با حسین علاء و وزیر دربار و گزارش علاء به شاه و قراری که بین آنان گذاشته شده بود و تحصیل اجازه ملاقات از زندان با همراهی سرتیپ آزموده و حرکت شبانه آنان به زندان و ورود به اطاق دکتر مصدق را بعداً جزء به جزء برای من بیان داشت. روزی از ایشان خواهش کردم که جریان امر را از ابتدا تا انتها برایم بنویسد که عیناً در یادداشت هایم بیاورم. ضمناً باید اعتراف کنم که اللهیار صالح علاقه فوق العاده ای داشت که من یادداشت هایم را منتشر کنم و این کار را از آرزوهای خود به شمار می آورد.

ایشان ترجیح دادند که روزی خدمتشان برسم و شفاهاً حکایت کنند و من بنویسم قرار شد با تماس تلفنی وقت بگیرم که منظورم انجام گیرد. اعتراف می کنم گوناگونی کردم. دیر شده بود خیلی دیر... حدود نیمه شب ۱۲ فروردین ۱۳۴۰ دارقائی را وداع گفت و صبح ۱۳ فروردین با جمعی از ارادتمندانش جنازه او را از منزلش تشییع کردیم و در بهشت زهرا با غم و اندوه فراوان به خاک سپردیم. روحش شاد باد.

بیوست شماره ۱ سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی

۱۸ آبان ۱۳۳۲ روزنامه کنگر آزادی

درستانه کردن

اینکه پیش از ۲۲۲ تا زن در رس کردن کنگر « در رس نظر »
 موجب اجرای حکم درگاه پروسی خود بود « و این جانب در رس در رس
 تجرید نظر کرده ام اکنون مستند بخبر است که این جانب در رس محمد میرزا
 بجای رسیده است و طاقت تحریر زبان مجرد دانند ام چون در رس نظر
 ایام مطهر عید شروع کار خواهد بود اگر موافقت شود تا روز یکم در رس
 این جانب ابر قید در رس با خانواده خود در رس در رس در رس در رس
 روزنامه کنگر کنگر خواهد بود در رس در رس در رس در رس در رس
 جسم را از روزنامه کنگر در رس در رس در رس در رس در رس
 میدانند در رس در رس در رس در رس در رس

پیوست شماره ۲ سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی

متن گزارشی هیئت هشت نفری که در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی قرائت شد (پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۳۱)

ساحت مقدس مجلس شورای ملی

چون حسب تصمیم آقایان نمایندگان محترم در جلسه خصوصی روز پنجشنبه چهاردهم اسفند ماه ۱۳۳۱ مقرر گردید امضاء کنندگان زیر درباره شایعه اختلافات حاصله زیر بین دربار و رئیس دولت که به واسطه پیش آمد اخیر در افواه منتشر و موجب پاره‌ای تشنج‌جات و نگرانی گردید مطالبات و اقدامات لازمه نموده نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برسانیم. لذا هیئت منتخب بنام آقای جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ملاقات و با استحضار از مطالب ایشان به حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب و فرمایشات ملوکانه را اصفاء نمود. اینکه خلاصه مذاکرات و نتیجه را به شرح زیر به عرض مقدس مجلس شورای ملی می‌رساند:

خوشبختانه بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچکترین اختلافی که ناشی از نظریات شخصی و خصوصی باشد موجود نیست به علاوه اعلیحضرت همایونی فرمودند که همواره علاقه کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی تصریح و زحمات جناب آقای دکتر مصدق را در پیشرفت نهضت ملی ایران تقدیر نمودند و همچنان علاقه و احترام کامل آقای نخست‌وزیر نسبت به مقام شامخ سلطنت و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سلمه و ابداً محلی تردید نیست.

تنها جهتی را که می‌توان متشاه اختلاف نظر تشخیص داد اختلاف در تفسیر و تعبیر مقررات قانون اساسی در مورد اعمال حقوق سلطنت و اختیارات قانونی هیئت دولت مخصوصاً راجع به قوای انتظامی کشور است که با توجه به مجموع اصول قانون اساسی و منعم آن نظریه خود را به شرح زیر به عرض می‌رساند:

نظر به اینکه موافق اصل سی و پنج متمم قانون اساسی سلطنت و دیعه است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مقرر شده و طبق اصل ۴۴ متمم شخص پادشاه از هرگونه مسئولیت مبری است و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۴۵ متمم مسئولیت اداره به‌عهده وزراء و هیئت دولت می‌باشد، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی اعم از کشوری و

لشکری از نشون مقام شامخ سلطنت تیوده حقوق هیئت دولت و وزیران است که در اداره امور وزارتخانه‌های مربوطه به تام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونیه نموده منفرداً و مشترکاً از عهده مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی برآیند. بنابراین برای اینکه این موضوع برآی همیشه واضح و روشن باشد استدعای تأیید این گزارش را از ساعت مقدس مجلس شورای ملی داریم.

حسین مکی — جواد گنجی — حائری زاده — مجذزاده — دکتر عبدالله معظمی — دکتر بقائی — رضا رفیع — دکتر ستجایی.

(مستخرج از روزنامه اطلاعات شماره ۸۰۴۹ پنجشنبه ۲۱ / اسفند ماه ۱۳۳۱ صفحه ۱۰)

در جلسه خصوصی همان روز در مجلس شورای ملی متن گزارش قرائت شد و مذاکراتی به عمل آمد. عده‌ای با تشکیل جلسه علنی و قرائت در جلسه علنی مخالف بودند و بدون اخذ نتیجه و تصمیم کلی یک ساعت و نیم بعد از ظهر به بهانه گذشتن وقت تعطیل گردید.

چهارمین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی

۱۳۳۳/۱/۲۳

چهارمین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی مأمور رسیدگی به اتهام آقایان دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی در ساعت ۹/۳۰ روز دوشنبه ۱۳۳۳/۱/۲۳ در سالن باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی تشکیل گردید. نخست صورت جلسه قبلی قرائت شد.

سپس رئیس دادگاه خطاب به تیمسار سرتیپ آزموه اظهار داشت:

تیمسار دادستان ارتش به اعتراضاتی که متهمین به صلاحیت دادگاه نموده‌اند پاسخ بدهید.

سرتیپ آزموه: محترماً به عرض می‌رساند معمولاً جریان دادرسی در دادگاه تجدیدنظر کوتاهتر از دادگاه بدوی است. بالاخص در پرونده حاضر که به نظر اینجانب آنچه باید چه در مورد صلاحیت و چه در ماهیت بحث شود در دادگاه بدوی بحث مفصل شده است و این نکته را نیز نمی‌توان از منظر دور داشت که هیئت محترم دادرسان حاضر کلبه این جریانات را قرائت فرموده و بدون تردید در جلسات مقدماتی بحث مفصل فرموده‌اند.

در بند امر به عرض می‌رسانم اساساً تشکیل دادگاه تجدیدنظر نشانه این است که با آن مذاکرات مفصل دادگاه بدوی، دادگاه تجدیدنظر خود را صالح می‌داند که اصولاً دادگاه را تشکیل بدهد. زیرا در غیر این صورت در همان جلسات مقدماتی قرار عدم صلاحیت صادر می‌کردند. با وجود این سرانجام اینجانب با سعی اینکه حتی المقدور وقت دادگاه را کمتر بگیرم مختصر توضیحاتی در مورد بیانات و کلامی محترم مذاقم متهمین حاضر و متهم ردیف یک کیفر خواسته به عرض دادگاه محترم می‌رسانم و ترتیب عرایض اینجانب اول روی اظهارات سرکار سرهنگ بزرگمهر، دوم روی بیانات موکلشان، سوم در مورد توضیحات سرکار سرهنگ شاهقلی است.

سرکار سرهنگ بزرگمهر پس از یک سلسله بیاناتی در رد اینجانب صحبت‌نمان به جملات زیر خاتمه پذیرفت که عیناً چنین فرمودند:

«اصراً سرتیپ آزموه برای بازرسی، تنظیم کیفرخواست، حضور در دادگاه بدوی نظامی و بیان ادعا، تقاضای تجدیدنظر، مصاحبه با خبرنگاران، تسلیم اعتراض به دادگاه

تجدید نظر و حضور در دادگاه تجدید نظر فرسنگها از بی طرفی که ادعای آن را می نماید دور بوده و به اعمال نظریات خصوصی نزدیکتر است».

در پاسخ این نظریه به ایشان عرض می کنم طبعی و بدیهی است اینجانب سابقه ای با موکلشان نداشته ام که اعمال نظر خصوصی بخواهم بنمایم. صدای من و توضیحات من را دنیا می شنود و رویش قضاوت می نماید. شغل من بنحوی نیست که خدای نخواستہ اینجانب بخواهم برخلاف قانون اصرار ورزم که در این دادگاه شرکت کنم. بنابراین اطمینان می دهم هر عرضی که روی مقررات قانون می کنم به حساب خودم قانونی است و اگر قانونی نباشد تردید ندارم یک هیئت بی طرف و با وجدان و عدالت بسروور مانند هیئت وادرسان حاضر رعایت مقررات قانون را بنمایند و باز هم بدیهی است اگر دادگاه تجدید نظر توضیحات اینجانب را قانع کننده نداند قرار عدم صلاحیت اینجانب را صادر خواهند فرمود و در این صورت نیز اینجانب طبق مقررات قانون عمل خواهم کرد. به طور خلاصه به مناسبت شغلی که دارم جدو جهد می نمایم که وظایف و تکالیف قانونی خود را به نحو احسن انجام دهم. اصرار اینجانب این است که چون معتقدم تا اصل مجازات در این کشور رعایت نشود این کشور مصون از خطر نخواهد بود سعی می کنم گناهکار را به کیفر قانونی برسانم و به پیروی از رویه مجاهدین حق و حقیقت و بنا به آئین سربازی وظیفه خود را با نهایت صراحت انجام می دهم. نمی دانم این اشتباه از کجا برای سرکار سرهنگ بزرگمهر حاصل شده که مرا بی طرف می دانند و می گویند من ادعای بی طرفی کرده ام. من کیفر خواست نوشته ام مدعی هستم که نمی تواند بی طرف باشد قاضی دادگاه هست که باید در جریان دادرسی بی طرف باشد. به بیانات طرفین دعوی با بی طرفی گوش کند رأی صادر نماید. من موکلشان را گناهکار می دانم. طرف هستم، مدعی هستم، سعی می کنم ادعای خود را ثابت کنم. منتها یک نکته هست و آن این است اگر منتم یا وکیل منافع او با مدرک، منطق، قانون و پرهان ادعای مرا رد کرد و من یاد نظر گرفتن خدا و وجدان ملاحظه کردم دفاع موجه است و من اشتباه کرده ام، مطلقاً بر پای می ایستم و بنا نهایت صراحت ادعای خود را پس می گیرم، خوشبختانه یا بدبختانه تا این لحظه حرف قانونی نشنیدم و صحبتی که منکی به منطبق و دلیل باشد به گوش من نخورده است. بیانات دیگر سرکار سرهنگ بزرگمهر بر این پایه بود اولاً دادستان ارتش نمی تواند در دادگاههای نظامی عهدمدار سمت دادستانی بشود، ثانیاً دادستانی که در دادگاه بدوی انجام وظیفه کرده نمی تواند در دادگاه تجدید نظر انجام وظیفه کند، ثالثاً امر تعقیب موکلشان صادر شده، رابعاً به استناد بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش اینجانب صلاحیت انجام وظیفه ندارم که اینک درباره بکایک این عناوین توضیحات لازم را به عرض می رسانم:

اولاً این اصل کلی است که دادستانها اعم از دادستانهای عمومی و نظامی حکم وکیل جماعت یعنی وکیل عمومی را دارند و بالاخره دادستانها نسبت به جریان امور دادگاهها نظارت می کنند و مراقب هستند که تجاوز از حدود قانونی نشود و آنچه که به عرض رساندم اصول کلی و قانونی است. همه آشنایان به قوانین به آن معترفند. دادستان ارتش از لحاظ وظایف قضائی به استناد ماده ۴۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش نماینده بزرگ ارتش اران فرمانده می باشد و به عبارت دیگر از لحاظ وظایف قضائی نماینده ارتش در محاکمات جزایی ارتشی است. کلیه دادستانهای نظامی تحت نظارت و هدایت دادستانهای نظامی و از حیث اظهار عقیده

و رأی تابع نظر دادستان ارتش هستند و کلیه دادستانهای نظامی در موقع حضور در دادگاه به نام دادستان ارتش بیان عقیده می‌نمایند. نتیجه این توضیحات این است که اقامه دعوی و تعقیب مجرمین در جرایمی که در صلاحیت دادگاه نظامی است بر عهده دادستان ارتش است. وظیفه اصلی در ارتش نظارت در اجراء قوانین است و : دستان ارتش نسبت به جریان امور دادگاهها باید نظارت داشته باشد و مراقبت نماید که تجاوز از موازین قانونی نشود. دادگاه محترم توجه فرمایند چون دادستان ارتش به تنهایی نمی‌تواند وظیفه خود را در سراسر کشور در دادگاههای متعدد انجام دهد در مرکز برای انجام وظایف محوله یک نفر معاون دادستان ارتش و تعداد لازم دادیار دارد که معاون و آن دادیاران در حکم دادستانهای نظامی هستند و توجه فرمایند در معیت هر دادگاه نظامی یک دادستان نظامی وجود دارد که آن دادستان زیر نظارت و هدایت دادستان ارتش انجام وظیفه می‌کند و از حیث اظهار عقیده تابع نظر دادستان ارتش است که به نام دادستان ارتش اظهار عقیده می‌کند و به عبارت دیگر دادستانهای دادگاههای نظامی نمایندگان دادستان ارتش هستند. سرکار سرهنگ بزرگمهر زحمت اینجانب را کم کردند و به کلیه موادی که استناد کردند و در کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش مندرج است و دادگاه محترم به آن مواد احاطه کامل دارند کلیه آن مواد که از تکرار ارتش خودداری می‌کنم تأیید عرایضی است که نمودم. اکنون برای اینکه جای کوچکترین تردید باقی نماند به ذکر مثالی می‌پردازم.

در اداره دادرسی ارتش دو دادگاه بدوی و یک دادگاه تجدید نظر ضمن سازمان موجود است هر دادگاه یک دادستان دارد.

فرض بفرمایید پرونده‌ای به دادگاه بدوی شماره ۱ ارجاع شده و دادستان مربوطه به علت پیش آمدی از انجام وظیفه در دادگاه معذور است، مثلاً روز تشکیل دادگاه بیمار می‌شود. بنا به دستور دادستان ارتش ممکن است دادگاه بدوی دو در دادگاه یک انجام وظیفه کند، بنا به دستور دادستان ارتش ممکن است معاون دادستان ارتش به آن دادگاه برود و انجام وظیفه کند و بالاخره ممکن است دادستان ارتش شخصاً در آن دادگاه حاضر شده و وظیفه دادستانی را انجام دهد. در این مثال همه طرق بالا را می‌توان اتخاذ نمود زیرا دادستان دادگاه بدوی شماره یک، نماینده دادستان ارتش است و وقتی به علت منظوری از انجام وظیفه بازمانده دادستان ارتش می‌تواند یکی دیگر از نمایندگان خود را مأمور انجام وظیفه نماید و بدیهی است هرگاه صلاح بداند خود در آن دادگاه انجام وظیفه می‌کند. باز برای روشن شدن مطلب فرض بفرمایید جرم متهمی در یکی از نقاط کشور که در صلاحیت دادگاه نظامی است روی داده؛ هر کسی عنوان نماید که دادستان ارتش نمی‌تواند به آن نقطه برود و وظیفه دادستانی را عهده‌دار شود به نظر می‌رسد عنوان کننده آشنا به اصول قوانین نیست زیرا اگر دادستان ارتش از انجام وظیفه در مثال نوع بالا ممنوع باشد باید دید آیا می‌تواند به دادستان آن منطقه تعلیمات لازمه برای انجام وظیفه دادستانی بدهد یا خیر؟ باید دید آیا می‌تواند در وظیفه آن دادستان منطقه انجام وظیفه کند و به طور قطع می‌تواند زیرا خود سرکار سرهنگ بزرگمهر ظاهراً به ماده ۶۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش آشنا هستند چون خودشان این ماده را بیان نمودند این ماده مقرر می‌دارد:

دادستان ارتش در موردی که به دادستانهای دیوان حرب یا به یاز پرسها یا سایر ضابطین نظامی رجوع می‌شود حق همه قسم نظارت و دادن تعلیمات و تعلیم قانونی را دارد مفهومی این نیست که در یک اطلاق

محصور در مرکز بنشینند و منتظر شود پرونده‌ای برسد و در آن مورد فقط تعلیم دهد. بالاخره دادگاه محترم توجه فرمایند در تهران اگر جرمی روی دهد پرونده متشکله به وسیله ضابطین نظامی منحصر امکان است به دو مرجع احاله شود. اگر جرم در صلاحیت دادگاه نظامی است ضابطین نظامی پرونده را به دادستانی ارتش می‌فرستد. و اگر در صلاحیت دادگاههای عمومی است پرونده به دادرسی تهران می‌رود. هرگاه پرونده یک موضوع که بزه آن در صلاحیت دادگاه نظامی است از طرف ضابطین نظامی یا عمومی به دادستانی ارتش واصل گردید آبا جز شخص دادستان ارتش مقام دیگری وجود دارد که موضوع بزه را تعقیب نماید و تنها مقامی که موضوع بزه مورد مثال را تعقیب نماید دادستان ارتش است. اگر در این مطلب تردیدی است پس چگونه می‌توان توهم نمود که تعقیب کننده جرم حق ندارد شخصاً وظیفه دادستانی را انجام دهد این سوالی که می‌کنم عیناً شبیه این است که اگر پرونده‌ای به دادرسی تهران رفت، دادستان شهرستان تهران نمی‌تواند در دادگاه برود، حتماً باید کسی دیگر را اعزام کند توجه بفرمایید در ارتش یک دادرسی کل وجود دارد که در رأس آن دادستان ارتش است و مانند این که در استانها مثلاً یک دادرسی استان وجود دارد. اگر بگوییم دادستان ارتش نمی‌تواند در دادگاههای نظامی حاضر شود و وظیفه دادستانی را انجام دهد این سوال به مثابه این است که بگوییم دادستان استان نمی‌تواند در پرونده‌هایی که در صلاحیت دادگاههای عمومی است انجام وظیفه کند یا مثلاً این است که بگوییم دادستان کل یعنی دادستان دیوان کشور در پرونده‌ای که به دیوان کشور می‌رود شخصاً نمی‌تواند به دادگاه حاضر شود و حتماً باید نماینده بفرستد زیرا به قول سرکار سرهنگ بزرگمهر که لطف فرمودند و بنده را مورد عنایت قرار دادند مقام دادستانی ارتش اجل از آن است که در دادگاه شخصاً حاضر شود و باید حتماً کسی دیگر وظیفه دادستانی را انجام دهد و شخصی رجل عالی - بنده در دفترم بنشینم و منتظر شوم آن پرونده روی میز من بماند. نمی‌دانم آنوقت اگر آن دادستان دفاعی کرده بود در صدد چاره جویی برآیم این منطقی نیست و به خلاف قانون و منطبق است و بجز آن خلاف فن و عرف عام است. متهمین به جرم وقایع ۲۵ - ۲۸ مردادماه سخت تحت تعقیب دادستان ارتش واقع شدند و بطوری که اعتراف بجرم کردند چون جرم در صلاحیت دادگاه نظامی بود هیچ مقامی جز دادستان ارتش وجود ندارد که آنها را مورد تعقیب قرار دهد. دادستان ارتش چون وی را متهم تشخیص داد شخصاً وظیفه دادستانی را عهده‌دار شد.

ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه تنفس اعلام گردید و شروع مجدد جلسه در ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه بود که پس از اعلام جلسه بیانات دادستان ارتش شرح زیر ادامه یافت.

سرتیپ آزمودنده موضوع مهم این بود که سرکار سرهنگ بزرگمهر عنوان فرمودند امر تعقیب موکلشان صادر نشده و استناد به ماده ۱۳۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش نمودند. دادگاه محترم مستحضرنند که بنای قانون دادرسی و کیفر ارتش روی تعقیب افراد نظامی است امر تعقیب به آن مفهوم که سرکار سرهنگ بزرگمهر بیان داشتند صادر می‌شود و همان طوری که عرض کردم ماده ۱۳۸ خاص نظامیان است. من هم ردیف یک که دستگیر و بایستی تحت تعقیب قرار می‌گرفت او و همسنانش. برای تعقیب او نشانی لازم بود بدین

معنی که باید مواد ۲۴ و ۲۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش اجرا گردد. در اجرای ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش گزارش تنظیم و به یشگاه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی در موقع خود تقدیم گردیده است که این گزارش را قرائت می‌کنم و تصویب آن طی شماره ۰۰۲۸ - ۳۲۶/۲۴ به دادستانی ارتش ابلاغ شده است. اینکه متن گزارش که مورد تصویب ذات ملوکانه قرار گرفته است. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید طبق موازین قانونی عمل گردیده و صرفنظر از توضیحات منسوخیه که به عرض رسانیدم دایره به اینکه طبق قانون دادستان ارتش بدون هیچ‌گونه تشریفات می‌تواند در دادگاههای نظامی انجام وظیفه کند نظر به ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش که مقرر می‌دارد انتصاب دادستانها با تصویب مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده است و در گزارش که به عرض رساندم صریحاً به عرض رسیده که دادستان ارتش در تمام مراحل تحقیقات و دادرسی شخصاً وظیفه دادستانی را انجام خواهد داد علاوه در همین گزارش برای رسمیت یافتن مشاغل اعضای دادگاه بدوی و معاونین دادستان و بازپرسی نیز یا نهایت صراحت ذکر گردیده.

موضوع دیگر این بود که اظهار داشتند بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش انجام وظیفه اینجانب را در سمت دادستانی منع می‌نماید. این ایراد هم مایه بسی تعجب است بند ۶ ماده ۳۷ عیناً چنین است: «افسرانی که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه منسوب انجام وظیفه نموده‌اند چنین افسرانی نمی‌توانند به سمت ریاست یا کارمندی دادگاه انتخاب شوند و یا وظیفه بازپرسی یا کارمندی دادگاه انتخاب شوند و یا وظیفه بازپرسی و دادستانی را انجام دهند» دقت مختصری در مندرجات این سند رفع توهم می‌نماید. اینجانب در روزهای بین ۲۵ الی ۲۸ مردادماه رئیس اداره مهندسی ارتش بودم در خلال آن چهار روز مسوکل ایشان صرفنظر از اینکه سمت قانونی نداشته است و به فرض محال یعنی طبق میل خودشان می‌گویم ایشان وزیر دفاع ملی بوده‌اند اگر در آن چهار روز آقا روی حوادث چهار روز به رئیس اداره مهندسی مأموریتی می‌داد بعد معلوم می‌شود آقا سمنی نداشته‌اند رئیس اداره مهندسی ارتش نمی‌توانست دادستان بشود برای روشن شدن مطلب یک مثال هم می‌زنم بدیهی است کوچکترین دقتی در بند ۶ ثبت می‌نماید که حتی قبل از موضوع بزه هیچ مانعی نیست که افسرانی که تحت امر متهم بوده‌اند به شغل قضاوت متهم گمارده شوند زیرا بقدر ۶ صراحت دارد که در زمان ارتکاب بزه تحت اوامر متهم انجام وظیفه کرده باشند مفهوم مخالف آن این است که قبل از ارتکاب به یک بزه هیچ‌گونه مبنایی نیست که حتی رئیس آن پرونده هم به شغل قضاوت در امور رسیدگی به یک بزه آن فرمانده منصوب شوند.

یک نکته بسیار حساس سرکار سرهنگ بزرگمهر فرمودند که مورد تأیید است و آن اینست که در بند ۶ نوشته انجام وظیفه در زمان ارتکاب بزه نموده باشند. توجه فرمایید قانونگذار مقید به اصطلاحات بوده است بنده ۶ نگفته است خدمت نموده باشد می‌گوید «افسرانی که تحت امر متهم در زمان ارتکاب بزه انجام وظیفه کرده باشند» که بدون شک دقت فرمایید چند عامل بهم بستگی دارد: یکی زمان که زمان را مقید به زمان

ارتکاب بزه نموده، یکی افسران بطور اعم نگفته، رئیس و مرنوس گفته. یکی اصطلاح انجام وظیفه را بکار برده یعنی آن شخصی که بزهی از او روی داده و مجرم شناخته می‌شود یعنی روی موضوع بنده امری به افسری دادم آن افسر در همان پرونده انجام وظیفه کرده تصور می‌کنم سرکار سرهنگ بزرگمهر روی صلاحیت شخصی اینجانب دیگر نکته‌ای را بیان نداشته‌اند.^۱ در اینجا از عقاید اشخاص متهم ردیف^۲ صحبت رانند و کتابچه یادداشت‌های ناصرالملک را ارائه داد و گفت مرحوم صمصام‌السلطنه هم مثل ایشان ماهها و سالها پس از عزل از نخست‌وزیری خود را نخست‌وزیر می‌دانست و این هیچ مانعی ندارد که کسی در یک چهار دیواری بنشیند و در عالم تخیل و توهم خود را اساساً مافوق بشر بداند به آسمانها برود و در عرش اعلیٰ سیر کند ولی بینم اگر کسی سالها قبل خود را پس از عزل نخست‌وزیر می‌دانست و کسی به حرفهایش گوش نمی‌داد حالا در یک دادگاه اگر عنوان کند آن آقا هم مثل من بود این واقعاً قانون است، منطبق است که ما هم بگوییم آقا درست می‌گویند.

دادگاه محترم مستحضرند که در مقابل قانون آنها هم در مقابل قانون اساسی هیچ عملی نمی‌تواند ملامک و مجوز امری قرار گیرد که برخلاف قانون اساسی است. اینجانب با توجه به این عرایض و بحث منطقی که در دادگاه بنوی روی اصول قانون اساسی به عمل آوردم در این مورد تا خانمه این دادگاه به هیچ وجه عرضی ندارم. مطلب دیگری که عنوان نمودند این بود که در محاکمات سیاسی باید هیئت منصفه حضور یابد. این موضوع نیز در دادگاه بنوی مورد بحث مفصل واقع شده است. دادگاه محترم توجه فرمایند در دادگاه‌های نظامی و جزائی که در صلاحیت دادگاه نظامی است در هیچیک از قوانین تصریح نشده که هیئت منصفه حضور داشته باشند. جرم متناسبه بنا به تشخیص مدعی جرم سیاسی نیست. جرم سیاسی اگر تشخیص داده می‌شود که اساساً دادستان ارتش صلاحیت رسیدگی نداشته. این نکته حساس است که در مورد صلاحیت همواره دادگاهها ملاحظه می‌کنند که بنای ادعای مدعی چیست و استناد به چه ماده‌ای از مواد قانون نموده است. عمل متبیه منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تشخیص داده شده است موادی که مجلس شورای ملی به متهم اختیار داده بود و همچنین قانون فعلی مورد بررسی دقیق قرار گرفت و ملاحظه شد که متهم از همان مواد مجلس شورای ملی سوءاستفاده نموده و تجاوز از آن اختیارات کرده است. او حق نداشته سازمان قضائی ارتش را منحل کند عملاً هم ملاحظه می‌فرمایند پس از برکناری او و برهم خوردن آن وضع یک سازمان قضائی ارتش برقرار شد. صرفنظر از اینکه اصولاً اختیارات مخالف قانون اساسی بوده و این بحث جداگانه است و مربوط به وظایف ما نیست آنچه ثابت و مسلم است متهم ردیف^۳، اداره دادرسی ارتش را منحل کرد و دادستانی ارتش را هم از بین برد. پس از روی کار آمدن دولت فطی اداره دادرسی ارتش تأسیس شد، دادستانی ارتش هم سازمان یافت. از روزی که به این سمت منصوب شده‌ام تا روزی که در این سمت باقی بمانم در دستگاه قضائی ارتش یک قانون می‌باشد و بی که آنها قانون دادرسی ارتش مصوب سال ۱۳۶۸ است.

۲. نامفهوم بودن اظهارات سررتیب از موده ناشی از عدم حقیقت در گفتارها و منسطفه و شاخ به شاخ بریدن و دلخوش کردن به لغظی است.

رئیس: آقای دکتر مصدق چنانچه مطالبی دارید بیان کنید ولی مربوط به عدم صلاحیت و رد بیانات تیمسار دادستان ارتش باشد.

دکتر مصدق: به طوری که دادرسان محترم می‌دانند صلاحیت بر دو قسم است صلاحیت ذاتی که مربوط است به خود دادگاه و صلاحیت تخصصی که مربوط به دادرسان محترم است. بنده چندان مایل نبودم که سرکار سرهنگ بزرگمهر به تیمسار دادستان این دادگاه اعتراض بکنند و در صلاحیت شخصی ایشان تردید نمایند زیرا ایشان در آن دادگاه بدوی خود را صدای ایران معرفی کردند و با صدای ایران کسی نمی‌تواند چون و چرا کند. بر فرض که ایرادات راجع به صلاحیت شخصی ایشان مورد توجه دادگاه محترم بشود ممانعی نیست که باز کسی مثل ایشان حاضر شود و بیانات ایشان را تکرار کند ولی چون اجازه فرمودید که راجع به بیانات ایشان اگر نظریاتی هست عرض بکنم. برای اینکه بر دادرسان محترم سوء تفاهمی نشود مختصراً در جواب بیانات ایشان عرضی می‌کنم.

بنده بطور اختصار یک توضیحاتی راجع به قانون دادرسی و کیفر ارتش به عرض می‌رسانم که این هم جزو بیاناتی بود که تیمسار در آخر مذاکرات خودشان نموده‌اند بعد سایر مطالب را به عرض دادگاه می‌رسانم. قانون دادرسی و کیفر ارتش کتاب اولش و آن قسمت از موادی که با لایحه قانونی اینجانب مخالفت است برطبق آن لایحه قانونی منسوخ است. مجلس شورای ملی و مجلس سنا تا بود به بنده اختیاراتی دادند که آنچه را در صلاح تشکیلات دادرسی ارتش می‌دانم به موجب لایحه اقدام کنم و در جریان عمل اگر نقایصی داشته باشد بعد از رفع آن نقایص به مجلس شورای ملی پیشنهاد کنم و علاوه بر قانون دادرسی ارتش در حدود ۲۰۰ لایحه قانونی دیگر بوده که برطبق آن اختیارات وضع کرده‌ام؛ تشخیص تجاوز از اختیارات را باید مجلس شورای ملی بدهد. در آخر ماده واحده اختیارات بنده، قانونگذاران چنین مقرر داشته‌اند: که پس از تقدیم لوایح من به مجلس شورای ملی به هیچ وجه، هیچ مقامی حق ندارد آن لوایح را تغییر بدهد مگر خود قانونگذار. این در آخر ماده واحده اختیارات بنده مصرح است. بنده از ریاست محترم دادگاه سؤال می‌کنم چه قوه‌ای و چه هیئتی و چه مقامی می‌تواند بعد از اینکه قانونگذار به من اختیار داد لوایحی را تنظیم و به مجلس بدهم در آن دخل و تصرف بکند. بیابند آن مقام و آن هیئت را معرفی کنند تا اظهار نظر بکنند. لوایح قانونی من طی اختیارات مجلس بوده است. مجلس شورای ملی دفعه اولش نبوده یکرار در اوزار مختلف چنین اختیاراتی داده شده است. در دوره ۴ تقنینیه برای اصلاح وزارت مالیه آن روز سه ماه اختیار نامه داده شد بعد به کمیسیونهای عدلیه و به دکتر ملیو اختیاراتی داده شد که قوانین او الان در جریان و مورد عمل است. همین قانون دادرسی ارتش قانونی نیست که مجلس شورای ملی وضع کرده باشد، این قانون را کمیسیون دادگستری در سال ۱۳۱۸ تصویب و به توشیح اعلیحضرت فقید رسیده و اجرا می‌شود. قانون اختیارات هم به توشیح اعلیحضرت همایون رسیده و یک قانون جامع و کاملی است که هیچکس طبق قسمت آخر آن ماده حق تصرف در این قانون را ندارد. بر فرض اگر قسمت آخر ماده نبود محاکم دادگستری می‌توانستند لایحه قانونی مرا با اختیارم تطبیق کنند. هرگاه مطابق قانون اختیارات محاکم دادگستری لوایح مرا اجراء نکنند و بگویند برخلاف قانون اختیارات بوده ولی دولت و هیچ مقامی دیگر حق ندارد در آن لوایح قانونی تغییراتی بدهد.

قانون یا لوایح قانونی که برحسب اجازه مجلس صادر شده قدرت قانونی دارد قسمت آخر ماده واحده اختیارات از این نظر نوشته شد که هیچکس حق اظهار نظر نداشته باشد و هیچ مقام دیگری هم نتواند لوایح قانونی را از عمل بیندازد بنابراین لوایح قانونی مزبور باید اجرا شود تا خود مجلس شورای ملی تجدید نظر کند.

این اصل مسلم حقوقی مشروطیت ماست و معمول در مملکت بوده است بنابراین به من و امثال من این حق داده نشده که بگوییم این لایحه را قبول نداریم. لایحه قانونی قانون است مگر خود مجلس خودش تغییر دهد.

برای ارتش قانون نوشتم. برای دادگستری قانون نوشتم. تمام موادی که نوشتم در این مملکت اجرا می شود. شرکتها تشکیل شد. همه آنها روی اختیارات بوده است اگر تجاوز شد به این دادگاه نه دیوان کنوز هیچیک حق ندارند مگر خود مجلس شورای ملی. بنده مطابق لایحه قانونی ۱۶ فروردین ۱۳۳۲ قانون دادرسی ارتش را به مجلس شورای ملی تقدیم نموده ام که آن را به کمیسیون دادگستری رجوع کرده اند.

در قانون دادرسی و کیفر ارتش کتاب اولش نسخ شده و مواد دیگری هم که مخالف قانون جدید باشد آنها نسخ شده است. حالا یکی می گوید این قانون را به رسمیت نمی شناسیم. خوب بگوید هرج و مرج اینکار را می کنم. این کار را نمی کنم... این غیر از قانون است در دادگاه باید از قانون صحبت کرد و مدلل و ثابت نمود. این مطالب راجع به قسمت اخیر بیانات تیسار دادستان بود.

دادستان محترم با باید از این قانون تبعیت کنید که قانوناً ناچارید و اگر اشخاصی معذورند حرفی ندارم. اگر قادرید بگویند کتاب اولی نسخ شده استدعا می کنم همین را اجرا کنید. من اگر قانع نشوم که قانون منسوخ اجرا شود. اگر این قانون را اجراء کنید ظلم کرده اید. در مقام عدالت پروری نه برای خاطر این و نه برای خاطر آن مطیع حال آن قانون را اجراء نمی کنید مطابق این قانون اجراء کنید مواد قانون را میخوانم اگر ملاحظه فرمودید صحیح است اجراء نمی فرمائید؟

بموجب ماده ۵ همین قانون دادرسی و کیفر ارتش که عیناً می خوانم:

«دادستانی ارتش تشکیل می شود از یک نفر دادستان ارتش و یک نفر معاون و برحسب

مقتضیات و احتیاجات چند نفر دادیار و بازرس و بقدر ضرورت کارمند دفتری.»

برطبق این ماده دادستانی ارتش تشکیل شده از افراد معین. فرض می کنم که این ماده صحیح است و

کسی منکر آن نیست حال برطبق ماده ۱۰ این قانون که قرائت می شود:^۲

«دادستان ارتش در اموری که به دادستانهای دیوان حرب یا به بازپرسها یا سایر ضابطین

نظامی رجوع می شود حق همه قسم نظارت و دادن تعلیمات قانونی را برای تکمیل بازجویی

خواهد داشت و دادستانها و بازپرسها و سایر ضابطین نظامی مکلف به اجرای تعلیمات مزبور

می باشند»

۲. قرائت ماده از روی اصول اروپائی است ولیکن باید ماده را قرائت نکند تا اشخاصی که دشمنان به مواد قانونی نمی رسند

مذاکرات را یا ماده بخوانند و تطبیق کنند.

بعوجب این ماده دادستان ارتش عیناً مثل دادستان کل کشور فوق دادستانهاست همان طوری که در دادگستری دادستان کل کشور نظارت به همه دارد، همان طور هم دادستان ارتش ناظر به محاکم نظامی است. اگر دادستان کل کشور تنیده‌اید رفته باشد کار دادستانها را در داسراها بکند دادستان ارتش هم می‌تواند برود کار دادستان دادگاه بدوی نظامی و دادگاه تجدید نظر نظامی را بکند.

ماده ۲۳ همین قانون دادرسی و کیفر ارتش چه می‌گوید؟ این ماده می‌گوید:

«دادستانها و معاونین آنان در دیوانهای حرب عادی همان وظایف صاحب منصبان داسرا را که در قانون دادرسی کیفری تعیین شده است باز عایت مقررات این قانون عهده‌دار می‌باشند، باز پرسها و معاونین آنان مأمور بازجویی می‌باشند، منشی‌ها و معاونین آنها تخریرات و نیت و بایگانی برگها و اسناد دادگاه را عهده‌دار می‌باشند».

پس نص صریح این قانون می‌گوید که این دادستانهای محاکم نظامی عیناً همان وظایفی را که دادستانها در داسراها انجام می‌دهند باید انجام بدهند، بنابراین اگر دادستان کل کشور رفته است در یک داسرا و وظیفه دادستان آن داسرا را انجام بدهد دادستان ارتش هم که نظیر و بسنزه و هم مقام اوست می‌تواند برود انجام وظیفه کند؟ قانون این عملیات را درست اشخاص مختلف قرار داده برای اینکه اگر سهو و خطایی بشود مافوق جبران خطای مادون را بکند ولی اگر مافوق آمد کار مافوق را کرد کسی می‌تواند جلوگیری از خطای مادون بکند.

جلسه در ساعت ۱۲ بعنوان تنفس تحطیل شد و ساعت ۱۷/۲۰ چهارمین جلسه دادرسی دادگاه تجدیدنظر بعد از تنفس تشکیل گردید.

رئیس: (خطاب بدکتر مصدق) دفاعیات خود را ادامه دهید.

دکتر مصدق: یکی از جرایض بنده این است که دادستان ارتش نمی‌تواند هم دادستان دادگاه نظامی باشد و هم دادستان ارتش. ماده ۲۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش بدین قرار است:

«دادستان نیز در صورتی که به حکم دادگاه معترض باشد می‌تواند در ظرف همان مدت درخواست تجدیدنظر نماید»

ماده ۱۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌گوید:

«در مواردی که دادستانهای دیوانهای حرب مستشکل در واحدهای پایتخت و استانها و شهرستانها پس از صدور حکم از طرف دیوان حرب در مورد حکمی که قانوناً قابل تجدیدنظر بوده است در ظرف مدت مقرر برای درخواست تجدیدنظر اظهار عقیده و اقدامی ننموده باشند، دادستان ارتش می‌تواند پس از ملاحظه پرونده چنانچه حکم را قابل تجدیدنظر تشخیص بدهد در ظرف مدتی که قانوناً برای تجدیدنظر مقرر می‌باشد از آن حکم درخواست تجدیدنظر نماید»

این جا، در وظیفه است؛ یکی وظیفه دادستانی دادگاه نظامی است که از حکم تجدیدنظر بکند و اگر

نکرد دادستان ارتش تقاضا کند. حال اگر خود دادستان ارتش در دادگاه نظامی انجام وظیفه کند و تجدیدنظر نکند کی باید بجای ایشان بکند؟ مادون ایشان می تواند تقاضای تجدیدنظر بکند؟ دو وظیفه ای است که دو شغل باید آن را انجام دهد.

دادستان به این عنوان که ماده ۱۵ می گوید: «دادستانهای نظامی در انجام وظایف محوله به نام دادستان ارتش اظهار عقیده می نمایند خود را مجاز دانسته در دادگاههای نظامی انجام وظیفه نمایند. اگر مسئله به این صورت است که چون دادستانها به نام آن شخص انجام وظیفه می کند خودش می تواند این کارها را بکند احکام دادگاهها هم به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است بنابراین اعلیحضرت هم می تواند انجام وظیفه در دادگاهها بکند.

دادستان اظهار نمود نسبت به ایشان گفته اند بیطرف هستند. باید بیطرف نباشد و در دادگاه بیان ادعا بکند. این صحیح است این جا بیطرف مترادف با بیغرضی است. دادستان باید بیغرض باشد البته وظیفه دادستان دافع ادعا نامه است. مطابق ماده ۳۱۷ توقیف کرده اند، کیفرخواست صادر کرده، روی این ماده مرا جنایتکار قلمداد کرده و در دادگاه نظامی تعقیب کرده است. اگر کسی بودم که می خواستم اساس حکومت مشروطه را به جمهوری تغییر دهم یا تغییر وراثت تخت و تاج بدهم یا مردم را تحریض به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت بکنم، بطور و به چه علت، همین دادستان برای تشکیل شورای سلطنتی مرا تعقیب کرده اند؟ کسی که تشکیل شورای سلطنتی بدهد نمیخواهد جمهوری بدهد. کسی که در غیبت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می خواهد شورای سلطنتی باشد، پس نمی خواهد ترتیب وراثت را بهم بزنند کسی که تشکیل شورای سلطنتی بدهد برضد قدرت سلطنت مردم را تحریض به مسلح شدن نمی کند.

این دو ماده در کیفرخواست و دادنامه بکلی متناقض یکدیگرند. اگر من مشمول مواد سه گانه ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش هستم پس مشمول جنایت شورای سلطنتی نیستم. اگر خواستم شورای سلطنتی تشکیل بدهم یا سه ماده قابل تطبیق نیستم. گله از ایشان ندارم چون دیگران نوشته اند چون در دادگاه می آوردند می دادند جلوی همه و آن مرد می گفت مرا از خارج کمک می کنند. ایشان توجهی نداشتند آنهایی که کمک کرده اند دو ماده مختلف یکی برای تشکیل شورای سلطنتی مرا تحت تعقیب قرار داده اند یکی هم برای ماده ۳۱۷ اگر این کار را می خواستم بکنم آن نمی شد و اگر آن را می خواستم بکنم این نمی شد.

دادستان در بیانات خودشان چنین اظهار نمودند:

«در اداره دادرسی ارتش دو دادگاه بدوی و یک دادگاه تجدیدنظر ضمن سازمان موجود است. هر دادگاه یک دادستان دارد. فرض بفرمایید پرونده ای به دادگاه بدوی شماره ۶ ارجاع شده، دادستان مربوطه بعلمت پیش آمدی از انجام وظیفه در دادگاهی معذور است، مثلاً روز تشکیل جلسه بیمار می شود در این مورد جلسه دادگاه تعطیل نمی شود. بنا به دستور دادستان ارتش ممکن است دادگاه بدوی ۲ انجام وظیفه کند؛ بنا به دستور دادستان ارتش ممکن است یکی از دادیاران یا دادستان ارتش شخصاً حاضر شود تمام این طرق را اتخاذ نمود دادستان دادگاه شماره ۶ نماینده دادستان ارتش است به علت محظوری از انجام وظیفه بازماند یکی دیگر از

نمایندگان خود را مأمور انجام وظیفه می‌نماید.»

با توجه به ماده ۳۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش اگر یکی از اعضای دادگاه اعم از دادرسی و دادستان می‌تواند حاضر بشود دادستان ارتش نمی‌تواند به خودش شرکت کند و نه می‌تواند بجای معذور کسی را بفرستد. عمل به این امر از وظایف فرمانده ناحیه نظامی است.

راجع به اعتراضات من که می‌گویم وارد نیست از ساعت یک روز ۲۵ مرداد دارای هیچ سمتی نبوده و فرمان عزل رسیده و رسید داده‌ام و به این دلیل دادگاه را صالح می‌دانم، بر طبق اصل ۴۵ متمم قانون اساسی: «کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.» آن دستخط امضای وزیر مسئول نداشت و اصل ۴۵ متمم قانون اساسی شامل کلیه دستخط‌ها و فرامین شاهانه است که باید به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. فقط به طوری که در جلسه قبل باستحضار رساندم در یک موقع و یک فرمان امضای وزیر مسئول عملی نیست آنهم در مورد نخست‌وزیر است. دولتی نیست و وزیر نیست به همین جهت متن شرطیت رأی تمایل را قائمقام وزیر مسئول کرده است و مجلس وقتی رأی تمایل داد فرمان شاهانه به اسم او صادر می‌شود. هر فرمان — فرمان که استثناء ندارد باید به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. اما راجع به عزل نخست‌وزیر بر حسب اصل ۶۷ متمم قانون اساسی بدین قرار:

«در صورتیکه مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت نامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل می‌شود.»
به طوری که بعرض دادگاه رساندم در تمام اصول قانون اساسی چه فصل مربوط به سلطنت و چه فصل مربوط به وزرا یک کلمه پیدا نمی‌شود که وزرا در مقابل شاه مسئول باشند. وقتی که وزیر در برابر شاه مسئول نشد و چند اصل دیگر که مقرر می‌دارد وزیر در مقابل مجلسین مسئول است، پس حق پرسش با مجلس شورای ملی و سنا است به هر کس اعتماد ندارند رأی عدم اعتماد می‌دهند و اگر استیضاح کردند و در نتیجه استیضاح دولت رأی کافی نیاورد کنار می‌رود. جز این در صلاح مملکت نبود به خدا در صلاح شاه هم نبود...
(در این موقع رئیس دادگاه قطع کلام کرد و از ادامه این بحث جلوگیری نمود و دکتر مصدق چنین ادامه داد):

موضوع دیگری که در اینجا دادستان اشاره کردند موضوع حضور هیئت منصفه در دادگاه است. بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در مورد جرایم سیاسی هیئت منصفه باید حاضر باشند. ایشان می‌گویند جرمی که به من نسبت داده‌اند چون در قانون دادرسی و کیفر ارتش نوشته نشده این جرم سیاسی نیست. از نظر ایشان باید کیفرخواست از طرف وزارت خارجه نوشته شود که جرم سیاسی بشود. در صورتی که جرم سیاسی اعم از اینکه در قانون دادرسی و کیفر ارتش باشد یا نباشد نفس جرم معین می‌کند که سیاسی است یا نیست، نفس جرم مؤید اینست که سیاسی هست یا نیست. بر اساس کیفرخواست دادستان من می‌خواستم اساس حکومت را بهم بزنم؛ این بالاترین جرم سیاسی است.

بقول علماء حقوق تعریف کامل از جرم سیاسی نشده است. در محاکم کتابها و کتب بیونهای

بین المللی تعریفهایی از جرم سیاسی کرده‌اند ولی در هیچیک از مفهومی این تعریفها بالاتر از این تصور نشده که به تنه نسبت داده‌اند یعنی خواسته باشیم اساس حکومت را بهم بریزیم و سلطنت مشروطه را به جمهوری تبدیل کنیم. هر جایی از جرم سیاسی تعریف شده باشد این عنوان معمول تعریف جرم سیاسی است حال اگر گفته شود چون این جرم در قانون دادرسی و کیفر ارتش نوشته شده، و ارتش سیاسی نیست، پس جرم سیاسی نیست، با موازین حقوقی و قانونی انطباق ندارد. مطابق متمم قانون اساسی رسیدگی به چنین جرمی باید با حضور هیئت منصفه انجام گیرد و الا برخلاف قانون اساسی است. اگر مطابق قانون دادرسی ارتش این اتهام را تعقیب کنند و بگویند چون در دادگاه نظامی است هیئت منصفه نمی‌تواند حاضر شود این اقدام برخلاف اصل ۷۲ متمم قانون اساسی است. اگر چه حالا من نخست وزیر هم نباشم. در صورتی که در دادگاه نظامی هیئت منصفه نتواند حاضر شود موضوع باید به دادگاه جنایی مراجعه شود قانون دادرسی و کیفر ارتش قانون ناتمامی است که اگر بتصویب مجلس هم می‌رسد نمی‌توانست ناقض قانون اساسی باشد.

رئیس: توضیحی از آقای دکتر محمد مصدق خواسته می‌شود و آن این است که رأی تمایل مجلسین نسبت به نخست‌وزیر آینده در قوانین مصوبه پیش‌بینی شده است یا خیر؟

دکتر مصدق: عرض کنم در ممالکی که احزاب بزرگ هست مثل انگلستان و آمریکا هر حزبی که در انتخابات غالب شود و در مجلس اکثریت پیدا کند لیبر آن حزب نخست‌وزیر بطنعی است. شاه به اسم او باید فرمان صادر کند. این راجع به ممالکی بود که دارای احزاب بزرگ هستند. در ممالکی که احزاب بزرگ نیست یا *groupe parlementaire* (گروههای پارلمانی) احزاب یکی می‌شوند و اکثریت غیر نابتی تشکیل می‌دهند که تا آخر دوره تقنینیه به همان نحو باقی می‌ماند و با آنکه تا آخر دوره نمی‌ماند و در فاصله‌ای قبل از پایان دوره مثل یکسال به آخر دوره مانده انتخابات را تجدید می‌کنند و هر حزبی غالب شد و اکثریت پیدا کرد لیبر آن حزب رئیس دولت می‌شود. ولی در جاهای دیگر مثل فرانسه احزاب در موقع تشکیل دوره مجلس با هم یکی می‌شوند و اکثریت مصنوعی و موقت ایجاد می‌شود رئیس جمهور لیبرهائی این احزاب را می‌خواهد و نظر آنها را جویا می‌شود با توجه به این که چه کسی مورد نظر نمایندگان است شخصی را در نظر می‌گیرد و به او تکلیف هست نخست‌وزیری می‌کند. رئیس جمهور کسی را نمی‌فرستد و معرفی نمی‌کند که نمایندگان رد کنند و وقت مملکت تلف شود و توهینی به او وارد شود. وقتی نمایندگان به کسی اظهار عقیده کردند و لیبرها نظر دادند رئیس جمهور چنین شخصی را روانه مجلس می‌کند. در مملکت ما این مسئله در قانون اساسی نیست در نطق نایب‌السلطنه ناصرالملک نوشته شده که پادشاه فقط می‌تواند صورتاً رئیس الوزرا را معین کند و انتخاب وزرا با خود رئیس الوزرا است. وقتی رئیس دولت معلوم شد افرادی را دعوت می‌کند و معرفی به اعلیحضرت امضای انتصاب وزیر است. روی معرفی رئیس دولت فرمان وزرا صادر می‌شود.

در نطق نایب‌السلطنه از مفهوم مخالفت چنین برمیآید که شاه معناً نمی‌تواند خود اقدام به انتصاب رئیس الوزرا نماید. چرا معناً نمی‌تواند زیرا اگر پادشاه رأی تمایل نخواهد و این احترام را برای مجلس نخواهد دولت که مجلس وقت مجلس به دولت رأی نمی‌دهد و دولت از بین می‌رود. نایب‌السلطنه گفت برای اینکه بحرانی نشود صلاح این است که رأی تمایل از مجلس گرفته شود و با همین نظریه در طول مشروطیت

عمل و اقدام شد.

در مملکت یک قانون اساسی است و یکی سن مشروطیت. در مسائل حقوقی هم یکی سیره وجود دارد. اگر کسی اسبی خرید روی مقررات بیع از باب معاملات توجه به این مقررات به تنهایی کافی نیست. باید دید سن مربوط به این معامله چی است؟ عرف و عادت این است که تا سه جو منتظر می‌شوند. اگر بلیک دارد یا مرض دیگر دارد معلوم شود. عرف می‌گوید اگر تا سه جو ابرادی به این اسب داشته باشید اسب را بی بدید. اگر به رسیدگی‌ها و احکام محاکم دقت کنیم خیلی چیزها هست که قانون حکمی در آن ماده ندارد. قانون مطابق عرف و عادت که خودش حکم قانون است رسیدگی و حکم صادر می‌کند. در اسلام قرآن نصی است ولی علاوه بر آن به خیر و اجماع یعنی آنچه اجماع علما بگویند و عقل در مذهب تبعه (ولی اهل تسنن قبایس دارند) توجه می‌کنند.

رئیس دادگاه: پس بنابراین در نتیجه توضیحاتی که فرمودید رأی تمایل مجتنب نسبت به نخست وزیری متکی به قوانین موجود کشور ما نیست. اظهارات مرحوم ناصرالملک در مجلس شورای ملی مستند به قوانین موجود در آن زمان نبوده و عقیده شخصی او بوده است؟
دکتر مصدق: تشکیل سیره یا سن چطور درست می‌شود؟ در مملکتی چیزی جز سیره و سن نمی‌شود که عملی تکرار پیدا کند و عادت شود.

اما یک عمل تنها یخوتی خود که مکرر نشده یا شد آن را عادت و سیره و سن نمی‌دانند و قضا کسی ناصرالملک آمد که محمدعلی شاه رفته بود و عضدالملک مریدی سن و قدیمی بود و اطلاعاتی نداشت. بلی عقیده شخصی ناصرالملک بوده که در ورقه نوشته او استنباط خودش را کرده و در تظنی به عنوان نیابت سلطنت در حضور هیئت وزرا و اعیان و اشراف کرده و در باورداشت به مجلس هم تکرار کرده بعد از او هم این عمل تکرار شده است. اگر ناصرالملک یک حرف زده سیره نبوده ولی عمل خود و بعد از خودش و عمل خود اعلیحضرت همایون شاهنشاه مطابق آزاری که داده و توجه شده سیره را به وجود آورده است.

رئیس دادگاه: پس از اظهار تمایل مجلسین به نخست وزیری یک شخص مورد نظر مثلاً جناب آقای حکیم الملک، پس از آنکه مجلس شورای ملی به معظم له رأی تمایل داد آیا پس از استحضار و اطلاع از این رأی تمایل مقام نخست وزیری را اشغال و شروع به رتق و فتق امور مملکت کرد یا خیر؟ مقصود این است که قبل از دریافت فرمان نصب از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه کرسی خود را به انگای تمایل اکثریت اشغال نموده یا خیر؟

دکتر مصدق: فرمان مسم تمایل است بدون فرمان کسی نخست وزیر نمی‌شود. مجلس باید رأی تمایل بدهد پس شاه فرمان را توشیح بفرمایند.

رئیس: از توضیحاتی که در این مورد فرمودید این قسم استنباط می‌کنم که فرمان نازمانی که بفرقا صدور پیدا نکند آن شخصی که نسبت به او اکثریت مجلس اظهار تمایل کرده نمی‌تواند کرسی صدارت را اشغال نماید (دکتر مصدق صحیح است)

رئیس دادگاه: تیسار دادستان مطالبی دارید؟

مرتیب از هوده: به عرض دادگاه می‌رسانم در اثر شکایت آقای دکتر مصدق در جلسات گذشته دادگاه بدین مضمون که در زندان مجرد هستید، ریاست محترم دادگاه در پیرو عریض اینجانب دایم به اینتکه اگر ایشان به تنهایی در بازداشتگاه نظامی بسر می‌برند از لحاظ حفظ احترامات ایشان مقرر فرمودند حال که خودشان از تنهایی شکایت دارند و اظهار تمایل می‌فرمایند که اشخاص در مصاحبت ایشان باشند بنده دستور دهم یکی دو نفر نزد ایشان بسر برد. این عمل انجام شد و بعد از ظهر ملاحظه شد آقا شرحی نوشته‌اند بدین عنوان که مأموریتی بابتجانب داده‌اند این شرح را قرائت می‌کنم و تقدیم می‌نمایم.

شکایت اینجانب از دادگاه برای این نبود که چرا اشخاص ناشناس و بی‌سابقه‌ای مصاحب این جانب نیستند. بلکه از این نظر بود که چرا برخلاف ماده ۲۲۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش پس از درخواست تجدیدنظر آزاد نشده‌ام و در حبس باقی مانده‌ام. اکنون دو نفر به نام آقای منجید مقدسی که به اتهام عضو فرقه دمکرات زندانی شده و دیگری به نام احمد بازرگان را که بعنوان اطلاع از سرقت جیب فرمانداری نظامی زندانی است برای مصاحبت اینجانب فرستاده‌اند روانه می‌کنم که در هر محلی که بوده‌اند همانجا توقف کنند.

۲۳ فروردین ۱۳۳۲ دکتر محمد مصدق^۱

که این جانب در واقع نمی‌دانم تکلیفم با آقا چیست؟ خودشان در محضر دادگاه فرمودند اگر یک حامل هم در اطاق من می‌فرستادند خوب بود و فرمودند از تنهایی به ستوه آمده‌ام حال که امرشان را اجرا نموده‌ام می‌نویسند این دو نفر را که فرستاده‌اید روانه می‌کنم که در هر محلی بودند بروند. بنده که توضیح مفصل دادم آقا زندان مجرد نیستند و به عرض رسانیدم به یک جواب ممکن بود آقا آزاد شوند و آن جواب این بود که رأی دادگاه بدوی دایر بر برائت ایشان صادر میشد و آقا خواستد مصاحبتی داشته باشند. ده نفر بازداشتی را به مصاحبت ایشان آورده‌ام و اکنون می‌نویسند روانه‌شان می‌کنم که بروند همان محل که بودند. استدعای بنده این است که تکلیف مرا با این آقا روشن فرمایند برای بنده تفاوت ندارد که آقا کماکان در همان اطاق باشند و در نفر به محلهای خودشان بروند. این بود عرض بنده

رئیس: چون آقای دکتر مصدق ضمن شکایت خود اظهار فرمودند که مرا در حبس مجرد نگاه داشته‌اند به مراتب ترجیح می‌دادم که با یک زندانی عادی اگر اشتباه نکم فرمودند با یک حامل همصحبت بسودم راحت‌تر بسر می‌بردم.

بنده در جلسه گذشته عرض کردم آزاد کردن ایشان از زندان مجرد جنبه قانونی ندارد زیرا بازداشت ایشان در موقعی که اعتراضی به قرار تیسار دادستان ارتش کرده بودند برنده به دادگاه بدوی ارجاع گردیده و دادگاه بدوی باتفاق آراء قرار بازداشت آقا را تا خاتمه دادرسی تأیید نموده‌اند لذا نمی‌توان ایشان را آزاد کرد. اما برای اینکه تنها زندگی نمودن در محل قطعی را از ذهن و افکار عمومی، زندان مجرد مثل خود ایشان

۱. در نسخه‌ای که به خط دکتر مصدق در دست دارم در ذیلش مرقوم داشته‌اند:

«به ملاحظه شکایتی که از سخنی زندان مجرد در دادگاه نمودم اشخاصی فوق را برای مصاحبت اینجانب فرستاده بودند که شرح فوق بدون ذکر عنوان برای دادستانی ارتش ارسال گردیده»

تلفی نکند دستور دادم که از بین زندانیان فعلی که در اختیار تیمسار دادستان ارتش هستند یا استثناء کسانی که ملاقات با آنها به حکم قانون مستوع است چند نفری را انتخاب و در محلی که ایشان بازداشت می‌باشند اعزام دارند. اکنون نیز خواهش می‌کنم تیمسار دادستان ارتش بهر نحوی که آقای دکتر مصدق میل دارند همان قسم عمل نمایند زیرا من ایمان دارم که تیمسار هم مانند همه ما جز اجرای حق و قانون و عدالت نظری ندارید و این توضیحات مخصوصاً به عرض می‌رساند که آقایانی که حاضرند مستحضر باشند که موضوع زندان مجرد صحیح نیست و کسی در زندان مجرد یعنی آقای دکتر مصدق بسر نمی‌برد و حکم دادگاه بدوی نیز چون مجوز قانونی ندانست بموقع اجراء گذاشته نشده.

دادستان: اطاعت می‌کنم.^۵

رئیس: چون وکیل تیمسار ریاحی حاضر نیست با وجود اینکه خود تیمسار ریاحی فرمودند دیگر نیست به صلاحیت دادگاه مطالبی ندارم معذک که برای اینکه کاملاً رعایت قانون شده باشد مقرر گردیده که آخرین سخن منم و وکیل مدافع او استماع شود.

اینک تنفس اعلام می‌نمود که انشاء الله سرکار سرهنگ شاهقلی، بهیودی حاصل کرده و در محضر دادگاه حضور بهم رسانند و جلسه به ساعت ۹ صبح فردا موکول می‌شود.

سرهنگ بزرگمهر: نسبت به اظهارات تیمسار دادستان که در مورد صلاحیت در باره مطالب من فرمودند منم مطالبی تهیه کرده‌ام که اگر اجازه بفرمایید عرض کنم.

رئیس: فردا بفرمائید

ساعت ۶ و سی دقیقه بعد از ظهر جلسه ختم گردید.

۵ - آقای دکتر مصدق در پایان مذاکرات راجع به مصاحبت گفتند: «خبر ما از کُرمی دم ندانست، ما مصاحبت از شما نخواستیم»

بیوست چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی

نکات این جانب از دادگاه سراسری نبود که چرا آنجا حضور شماست و پس از این
 صحبت این جانب نیست بلکه از این نظر بود که چرا برضد او ۲۲۳ ماده دارد
 و گزارش در دادگاه است بجز نظر که او داشته ام و پس باقی نام آنکه خود
 این نام هر مجید معتقد است تمام عضو مرتبه در کوراست نه آن شده دیگری نام
 احمدزادگان را که قبلاً اطلاع از مرتبه جدید نظامی نظامی است و این صحبت
 این جانب فریاد از دادگاه میگویم که در هر حال بهانه ما با برقی کشنده ۲۳ در ۱۳۲۲
 رکن در صورت

خطه شماره در صورتی که در دادگاه بودم این
 بار صحبت این جانب و نام آنکه در صورتی بودی که
 خوان مقرر است از این ارسال کرد